

[View the original article](#)

درنگ

درنگ با مهدی فتاپور؛ از «باور به اسلحه» تا تردید در «ایمان به راه»

رویا کریمی مجد

۲۷/مهر/۱۴۰۵



فتاپور در گفت‌وگو با برنامه «درنگ» رادیو فردا، از تصمیم‌هایی حرف می‌زند که در بزنگاه‌های زندگی‌اش مسیر او را تغییر دادند: باور به مبارزه مسلحانه، حمایت از بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی پس از انقلاب و فاصله گرفتن از الگوی شوروی

مداد را دست گرفت تا گزارش فعالیت‌هایش در ایران را بنویسد. نوک مداد شکست؛ آن را تراشید و دوباره نوشت، اما باز شکست. وقتی دسته صندلی هم زیر وزنش از جا درآمد، مهدی فتاپور به چیزی فکر کرد که سال‌ها برایش مبارزه کرده بود: «همان‌جا برایم این سؤال پیش آمد که این جامعه سوسیالیستی مسئله‌اش چیست؟»

او در سال ۱۳۶۲ از ایران خارج شد و به شوروی رفت؛ کشوری که برای سال‌ها تصویر تحقق آرمان‌های سوسیالیستی را در ذهنش نمایندگی می‌کرد. صندلی شکسته و مداد نامرغوب، به‌تنهایی پاسخی درباره

یک نظام سیاسی نبودند، اما نخستین ترک‌ها را در آن تصویر به وجود آوردند. مهدی فتاپور می‌گوید مواجهه با واقعیت شوروی، از کنار گذاشتن مشی مسلحانه هم برایش دشوارتر بود؛ چون این بار فقط پای یک روش مبارزه در میان نبود، بلکه باور به جامعه‌ای بود که می‌خواست بسازد.

فتاپور در گفت‌وگو با برنامه «درنگ» رادیو فردا، از تصمیم‌هایی حرف می‌زند که در بزنگاه‌های زندگی‌اش مسیر او را تغییر دادند: باور به مبارزه مسلحانه، حمایت از بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی پس از انقلاب و فاصله گرفتن از الگوی شوروی. این روایت، فقط مرور مواضع سیاسی او نیست؛ بازگشت به تجربه انسانی تغییر عقیده و دشواری پذیرفتن خطاهایی است که هزینه‌شان را دیگران هم پرداخته‌اند.



↓ [لینک مستقیم](#) ✓

↗ [بازکردن در پنجره جدید](#)

از جنبش دانشجویی تا زندان

فتاپور در آغاز دهه ۱۳۵۰، در ۲۱ سالگی، از نظر فکری به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوست؛ سازمانی که مبارزه مسلحانه را راه مقابله با دیکتاتوری می‌دانست. او آن زمان فعال جنبش دانشجویی بود و در عملیات مسلحانه شرکت نکرد، اما به این مشی باور داشت و آن را بخشی از مبارزه سیاسی می‌دید. به گفته او، این گرایش به ایران محدود نبود؛ در فضای سیاسی آن سال‌ها، پیروزی انقلاب کوبا و مقاومت ویتنام این تصور را در میان جوانان بسیاری از کشورهای زیر سلطه دیکتاتوری تقویت کرده بود که مبارزه مسلحانه می‌تواند راه تغییر باشد.

بازداشت در سال ۱۳۵۲، فتاپور را به زندان برد. آنجا با اختلاف نظرهای درون سازمانی آشنا شد و به دیدگاه بیژن جزنی نزدیک شد؛ دیدگاهی که مبارزه سیاسی و صنفی را در کنار مبارزه مسلحانه ضروری می‌دانست و هدف را مقابله با دیکتاتوری تعریف می‌کرد. اما تردید فتاپور در مشی مسلحانه با یک بحث یا در همان سال‌های زندان به پایان نرسید. او در آن دوره همچنان فکر می‌کرد که مبارزه مسلحانه می‌تواند به فعالیت سیاسی کمک کند.

آنچه به تدریج باورش را تغییر داد، دیدن پیامدها بود: «نیروهای سازمان کشته یا بازداشت می‌شدند، در حالی که استبداد نه تنها عقب نمی‌نشست، بلکه سرکوب شدیدتر می‌شد». فتاپور در گفت‌وگو با رادیو فردا می‌گوید: «هر دو تا برعکس شده بود»؛ نه مردم به حرکت جذب شده بودند و نه فشار مسلحانه به کاهش دیکتاتوری انجامیده بود. به این ترتیب، پرسش از کارآمدی این راه به پرسشی اخلاقی و سیاسی هم بدل شد: چه کسانی در سازمان درباره جان افراد تصمیم می‌گرفتند، و رهبران در برابر پیامد آن تصمیم‌ها چه مسئولیتی داشتند؟

حمایت از «خط امام»؛ تحلیلی که به خطا انجامید

پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سازمان فداییان در آغاز در برابر جمهوری اسلامی موضع گرفت. فتاپور از تلاش برای میانجی‌گری در درگیری‌های گنبد می‌گوید؛ زمانی که همراه با چند تن از هم‌فکرانش به هیئتی پیوست که برای گفت‌وگو و پایان دادن به جنگ به منطقه می‌رفت. او همچنین روزی را به یاد می‌آورد که جمعیتی

بزرگ در خیابان شعار «مرگ بر فدایی» می‌داد. آن صحنه با تصویری که از رفتار مردم داشت سازگار نبود: انتظار داشت مردم در برابر سرکوب بایستند، اما بخشی از آنان علیه فداییان شعار می‌دادند.

فتاپور می‌گوید آن روز با خود فکر کرد که سازمانی به کوچکی فداییان نمی‌تواند در برابر نیرویی که پشتوانه مردمی دارد بایستد و برای پیشبرد تغییر باید با نیروهایی در درون حاکمیت همراه شد. این تحلیل به حمایت از جناح موسوم به «خط امام» انجامید. او امروز این تصمیم را خطا می‌داند: امید به این که بخشی از نیروهای حاکم بتوانند مسیر را به سوی تحول باز کنند، با شدت گرفتن سرکوب مخالفان و سپس حمله به خود فداییان فرو ریخت.

فتاپور در این گفت‌وگو، مسئولیت سیاسی رهبران را صریح مطرح می‌کند. به گفته او، پس از خروج از ایران و برگزاری کنگره سازمان، رهبران پیشین کنار رفتند و پذیرفتند که در خطای سیاسی سهیم بوده‌اند.

او خود نیز می‌گوید آن زمان تصور می‌کردند که بدون همراهی بخشی از حاکمیت نمی‌توان کاری پیش برد، اما این برداشت نه فقط با تغییر موازنه نیروها، که با بازنگری در تصوراتشان درباره دموکراسی و تحول سیاسی تغییر کرد.

دشواری بازنگری

تبعید، بار دیگر باورهای فتاپور را به چالش کشید. واقعیت زندگی در شوروی، با جامعه‌ای که سال‌ها از آن دفاع کرده بود، همخوانی نداشت. این مواجهه او را به بازاندیشی در برداشتش از سوسیالیسم و اقتصاد واداشت. می‌گوید تغییر این باور دشوار بود، چون عقیده سیاسی در طول زمان به هویت فرد تبدیل می‌شود؛ کنار گذاشتنش فقط پذیرش یک خطای نظری نیست، بلکه روبه‌رو شدن با بخشی از تصویری است که فرد از خودش ساخته است.

وقتی از فتاپور پرسیدم اگر با جوان ۲۱ ساله آن روز روبه‌رو شود چه توصیه‌ای به او می‌کند، پاسخ ساده‌ای نمی‌دهد. می‌گوید نمی‌تواند به آن جوان با دانسته‌های امروز نسخه بدهد؛ چون اگر مسیر زندگی‌اش از ابتدا عوض می‌شد، او هم به انسانی دیگر تبدیل می‌شد. با این حال، یک باور قدیمی را نقد می‌کند: «ایمان به راه». به اعتقاد او، آرمان و اعتماد به انتخاب برای پایداری و عمل سیاسی لازم‌اند، اما هیچ تصمیم یا جریان سیاسی‌ای همه فضیلت‌ها را در خود جمع نمی‌کند.

در این قسمت «درنگ»، مهدی فتاپور به انتخاب‌هایی باز می‌گردد که او را از باور به مبارزه مسلحانه به بازنگری در آن، از حمایت سیاسی به پذیرش خطا و از آرمان سوسیالیسم شوروی به تردید در آن رساندند.

گفت‌وگو با پرسشی درباره آرمان‌خواهی و خطا به پایان می‌رسد: چگونه می‌توان برای باورها و خواست‌های بزرگ هزینه داد و در عین حال، احتمال خطا در راهی را که برگزیده‌ایم از نظر دور نداشت؟

رویا کریمی مجد



رویا کریمی مجد روزنامه‌نگاری را در سال ۱۳۷۱ در ایران آغاز کرد و در اردیبهشت سال ۱۳۸۷ به رادیو فردا پیوست. او در سال ۲۰۱۵، میکروفن طلایی جشنواره رادیویی نیویورک را به خاطر تهیه برنامه رادیویی «سنت تیغ» دریافت کرد.

این مطلب بخشی از:

درنگ

فراتر از خبر

بایگانی

ایران

